

روزی که به روزهای دیگر نمی ماند



□ شاعر : ئیبراهیم هورامانی

□ وەرگیرانی بو فارسی : ن . ح

برای ندا آقا سلطان شهید آزادی

تو امروز

رفته‌ی تو نمی ماند به روزهای

فردای تو و نیز به

بود سپیده

سبز گفتی، که شفق را سلامی

شنیدی، و سلامی سبز

خیابانهای خسته‌ی و بر گونه‌ی

تهران

.نهادی بوسه‌ای سبز

و چشمانت

روشن زلال و

درختان

نشسته بر و پرستوهای عاشق

بوته‌های پارک را

.می‌کرد خیره نگاه

امروز صبح

را دیگر تو

بود نه سکوت

بود نه ملال

.تنهایی نه

چشمانت

می دید سبز

نه چنان چون سپیده‌ای بود -

.- گذشته‌ها

را که امروز تو

ناپذیر بود عطشی پایان
سلام به گفتن
سکوت، و به شکستن
میش این شهر بزرگ در گرگ و
خیابان در
می خواندی
می نوشتی، و
آغازین درس
بود آزادی
نیز، و درس پایان

سرزمین و چهره‌ی این
را می‌مانست تخته سیاه

دلداده‌ات با نگاهی به آن

به و نگاهی دیگر

...خسته‌ی تهران کوچه‌های

تو امروز

رفته‌ات نمی‌مانست به روزهای

بود و هر چه

سبز بود در نگاه تو

سبز چون پرچمی

پایتخت در بر خیابان خشمگین
آمدی

خونابه و با خطی از

تقریر کردی واژه‌ی آزادی را

سرخ درخشان و

همیشه تا

اجاویدان تا